

گم شده در آینه

تأملاتی در هنرها، شعر و جنون
به بهانه شرح حال یک شخصیت مرزی نقاش

ویراست دوم

تألیف
دکتر فرزاد پروا
روان‌پزشک



کتاب ارجمند

دکتر فرزاد پروا

گم‌شده در آینه

تأملاتی در هنرها، شعر و جنون به بهانه
شرح حال یک شخصیت مرزی نقاش (ویراست دوم)

فروست: ۱۵۳۳

ناشر: کتاب ارجمند

صفحه‌آرا: معصومه دلنواز

مدیر: س.ری: احسان ارجمند

سرپرست تولید: ضیه شکی

ناظر چاپ: سید خاکی

چاپ و صفحه‌آرایی: نقاش نیزاد

چاپ اول، اردیبهشت ۱۳۸۲، ۱۱۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۰۰۰-۰۰۰-۸۰۷-۷

این اثر، مشمول قانون حمایت از مؤلفان، مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ است، هر کس تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه مؤلف، ناشر، نشر یا پخش یا عرضه کند مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

www.arjmandpub.com

سرشناسه: پروا، فرزاد، ۱۳۴۹-

عنوان و نام پدیدآور: گم‌شده در آینه: تأملاتی در هنرها، شعر و جنون به بهانه شرح حال یک شخصیت مرزی نقاش/ تألیف فرزاد پروا. [ویراست ۲].

مشخصات نشر: تهران: کتاب ارجمند، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص. رقعی. اطلس رنگی

شابک: ۹۷۸-۰۰۰-۲۰۰-۸۰۷-۷

موضوع: اختلال شخصیت مرزی، Borderline

Personality Disorder، نقاشی-- جنبه‌های

روانشناسی، Painting--Psycholoical Apsects،

زنان نقاش-- ایران، Women Painters -- Iran.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۳پ ۵۶۹/۵/ف RC

رده‌بندی دیویی: ۶۱۶/۸۵۸۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۵۴۰۴۹۱۰

مرکز پخش: انتشارات ارجمند

دفتر مرکزی: تهران بلوار کشاورز، بین خ کارگر و ۱۶ آذر، تلفن: ۸۸۹۸۲۰۴۰

شعبه مشهد: ابتدای احمدآباد، پاساژ امیر، انتشارات مجد ناشر، تلفن: ۰۵۱-۳۸۴۴۱۰۰

شعبه رشت: خ نامجو، روبروی ورزشگاه عضدی، تلفن: ۰۱۳-۳۲۸۷۰۰۰

شعبه بابل: خ گنج افروز، پاساژ گنج افروز، تلفن: ۰۱۱-۳۲۷۷۶۴

شعبه ساری: بیمارستان امام، روبروی ریاست تلفن: ۰۱۱۸۰۲۰۰۹۰

شعبه کرمانشاه: خ مدرس، پشت پاساژ سعید، کتابفروشی دانشمند تلفن: ۰۸۳-۳۷۲۸۲۰۲۴

بها: ۲۸۰۰۰ تومان

با ارسال پیامک به شماره ۰۲۱۸۸۹۸۴۰۴۰ در جریان تازه‌های نشر ما قرار بگیرید:

ارسال عدد ۱: دریافت تازه‌های نشر پزشکی به صورت پیامک

ارسال عدد ۲: دریافت تازه‌های نشر روان‌شناسی به صورت پیامک

ارسال ایمیل: دریافت خبرنامه الکترونیکی انتشارات ارجمند به صورت ایمیل

فهرست مطالب

۹.....	مقدمه ویراست دوم
۲۱.....	پیش گفتار
۲۵.....	مقدمه ویراست اول
۲۹.....	نیم فصل اول: پیش درآمد
۳۵.....	فصل دوم: نقاشی بر کمره، ادب جنون
۶۳.....	فصل سوم: شکیلا و خانه خرنس
۹۵.....	فصل چهارم: شکیلا و نقاشی هشت
۱۲۳.....	فصل پنجم: درون یا بیرون؟ آوای جنون از جا شنیده می شود؟
۱۳۹.....	فصل ششم: مجنون بسان دریا و باد
۱۵۷.....	فصل هفتم: «زبان»: جعبه پاندورای آسیب های روح
۱۷۹.....	پیوست اول: ملاحظات دیگر در مورد ارتباط سیمرغ و خرنس
۱۸۳.....	پیوست دوم: مسیر سنگلاخ لکان در فرا رفتن از فروید
۱۸۹.....	پیوست سوم: چرا گمشده در آینه؟!
۱۹۵.....	کتابنامه

مقدمه ویراست دوم

تنم افتاده خونین زیر این آوار شب اما

دری زین دخمه سوی خانه خورشید بگشادم

(هوشنگ ابتهاج)

لطف برخی از دوستان که اظهار کرده بودند که چاپ اول کتاب را در یک مجلس خوانده‌اند، گریبانگیرم شد و باعث شد برخی از نکاتی که در چاپ اول سریع از آنها گذشته بودم را در این چاپ شش روستا بسط دهم. اینکه کتاب بتواند ناخودآگاه خوانندگان خود را به نحوی درگیر کند به نظر من از آن دست بکشد مگر برای رفع حوائج ضروری، به من نشان داد که را درستی را طی کرده‌ام و ادامه آن بخردانه است. مطالعه بر روی هنرها، شعر و جنون یعنی مطالعه بر روی غنی‌ترین تجلیات روح و روان بشر، و خوشحالم که در زندگی بخت آن را داشته‌ام که چنین مطالعه‌ای را - هرچند محدود - از نزدیک انجام دهم. در این مطالعه فلسفه روان‌ترین و بی‌تعارف‌ترین متفکران یعنی شوپنهاور و همچنین روانکاوی لکانی دو خورشید به دهانده که بر حدود دو دهه تجربه عملی در حوزه روح و روان - از روان‌پزشکی گرفته تا روانکاوی - پرتوی نور افکنده‌اند. شوپنهاور به عنوان تنها فیلسوفی که در قرن نوزدهم شایسته آثار هنری به‌ویژه نقاشی، ادبیات و موسیقی را آنطور که شایسته آنها است به آنها بازگرداند، و مکان به عنوان رادیکال‌ترین و مهارناپذیرترین متفکر کل قرن بیستم، که سیطره تفکرش بر فضای دانش را در این قرن در هم نوردید و در هم کوبید. متفکری که تنها بررسی آرای او در زمینه زبان نشان می‌دهد که چطور رادیکالیزه شدن آرای اندیشمندان دیگری در این قرن که دغدغه زبان‌شناسانه داشته‌اند توسط او و با تکیه بر آرای فروید، با فاصله کوتاهی از

۱- شما را نمی‌دانم، اما اگر من کتابی را یک نفس - مانند بوف کور - نخوانم، آن را یک کتاب راستین و بر جان نشسته نمی‌دانم! پس از تجربه شگرفم با بوف کور، این کتاب سنگ محک من در مورد ارزش یک کتاب شده است.

آنها اتفاق افتاده است - رادیکالیزه شدنی که مثلاً در سیر تفکر ایده‌آلیست‌های آلمانی از کانت تا هگل حدود ۵۰ سالی طول کشیده است! از شوپنهاور آموخته‌ام که «عمل اصلی و محوری هنر، عملی شناختی است نه بیانی. مقصودی که واقعاً از هنر حاصل می‌شود، بیان عواطف نیست؛ بینا کردن ما نسبت به سرشت و حقیقت کلی امور است^۱». پس بررسی هنرها مدخلی است برای ورود به مفاهیمی چون مفهوم لکانی «همه‌گیری جنون»^۲ ر آدمی، در نتیجه مقهور نشدن نسبی یا کامل تن^۳، مفهوم «رزونانس» در روابط انسان و هنرها، و نسبتی که هر یک از هنرها با زبان، یا کلمات دارند. عنوان فرعی کتاب «تأملاتی در مورد هنرها، شعر و جنون» است - که می‌توانست با قدری بازیگوشی در زبان «تأملاتی در زبان، رمان و زنان» نیز نام بگیرد - چه بایستی گفت که کلیه مباحث این کتاب به سده بیستم دغدغه اصلی اندک بشریت دانش‌مدار و آخرین مرزهای روانکاوی بوده، و چهار- و بی^۴ زبان‌شناسانه انجام می‌گیرند، یعنی از زبان آغاز می‌کنیم، سیری در هنرها، مختار^۵ می‌کنیم، که هر یک تکامل جنبه‌ای از زبان، و واگذاشتن جنبه‌های دیگر آن است. بعد دوباره به زبان برمی‌گردیم، تا والاترین شکل آن را در شعر جستجو کنیم، و این همه را با پرتوی از نور انجام می‌دهیم که آن را در اساس از جنون گرفته‌ایم، مطابق با آخرین تفق‌هایی^۶ که در جهان دانش، این پدیده شگفت در برابر چشمان حیرت‌زده آدمی ترسیم کرده است. غنای موجود در «گنا»، یا سرنخ [clue] موجود در «کلو»^۷، شاید اگر شوپنهاور بحث آن را داشت که بیشتر از آنچه در

۱- فلاسفه بزرگ / نوشته براین مگی / ترجمه عزت‌الله فولادوند / شرکت انتشارات خوارزمی / چاپ دوم آذر ۱۳۷۷ هـ

۲- وقتی می‌گوییم در چارچوبی زبان‌شناسانه، خود به خود اذعان می‌کنم که آنچه من چارچوب‌شکنی چون لکان را کادر بندی کرده‌ام، به همین دلیل این کتاب ادعای ارائه بی‌کم‌وکاست چیزی پس کوچکی از آثار فراوان لکان را ندارد، اما نویسنده امیدوار است به‌خاطر استفاده از منابع دست‌اول یعنی شاگردان زبده لکان، کلام او را چندان دچار اعوجاج نکرده باشد، یعنی همان کاری که متأسفانه در تمام دنیا اکثریت قریب به اتفاق کسانی که بدون آشنایی با روانکاوی، به بررسی آرای او می‌پردازند، با آرای او می‌کنند.

۳- راهنمای ما در این راه سلسله‌مراتب هنر شوپنهاور است، به همین جهت عمدتاً هنرهایی که مثل انسانیت را اظهار می‌کنند (تصویر، تراژدی، شعر و موسیقی) مورد بحث قرار گرفته‌اند نه هنرهایی که مثل نیروهای طبیعی همچون گرانث و سخت‌نکی را اظهار می‌کنند (مانند معماری).

۴- جنون در گویش مردمان جنوب کشور (گنا در زبان مردمان گرم‌جسم و کنگان و کلو در زبان مردم برازجان و بوشهر)

تیمارستانی در برلین در اختیارش قرار گرفت با افراد مجنون محشور باشد، و می توانست بررسی دقیق تری در مورد آنها انجام دهد، به این نتیجه می رسید که مطالبی که در مورد موسیقی در اثر اصلی خود اظهار داشته با سازوکار درونی جنون ارتباط ماهوی دارد. در نهایت با این مقدمات، به تز مرکزی کتاب می رسیم: اینکه انسان یک غیاب است، غیاب روح، یا غیاب جسم.^۱ نقطه شروع این تأملات حیرت از یک واقعیت ساده و این پرسش بود که: «چرا توهمات افراد مبتلا به جنون عمدتاً به شکل توهمات شنوایی است، و تقابیل با توهمات افراد به اصطلاح نرمال، که عمدتاً به صورت تصویر است؟ (چرا به خواب نوعی توهم بینایی است که در افراد به اصطلاح «نرمال» اتفاق می افتد).» و این پرسش ما را به پاسخ می رساند که نشان می دهد افراد «نرمال» نسبت به افراد «مجنون» در حالت خواب، به حالت های باستانی تری از زبان بازگشت می کنند، آنقدر حیرت انگیز است که اگر انسان تمام عمرش را در راه پژوهش در این زمینه صرف کند، باز هم کم است. البته نیازی به گفتن نیست که حالات بینابینی نیز زیاد است؛ خواب هایی هم داریم که به صورت کلمات است.

در اینجا با صد اسف بایستی یادآوری کرد خرد واژه «تأمل» در عنوان فوق نیازمند تأمل جدی است، آن هم در این روزگاری که نوشته ها از مد، و از چسباندن ایده های دیگران حاصل می شوند - و خوشبختانه که امروزه ما نوشتن در مورد جنون وجود دارد و ما شرمنده کسی نیستیم (از کتاب هایی چون «نور شبیاری» بگیر تا «جنون منطقی» و...) - و کلمه بدننامی چون تأمل، اول از همه نشان دهنده بی کاری و خوش خیالی متأمل دارد، کسی که بجای اینکه فکر کران باشد، فکر خرزب است در ضمن خواننده اگر می بیند نگارنده این سطور بحث خود را با سینمای «دیوید لینچ» آغاز می کند، بایستی آن را در گستره بحثی در نظر بیاورد که در مورد ذات هنر، و به تقریب در نمایش نامه های هنری دنبال می شود، و نبایستی با خود فکر کند این هم یکی از ابواب و اشکال مد روز است، مد روزی که حکم می کند روان پزشکان در نشست های گوناگون به تحلیلگران

۱- این چنین است که به قول هربرت مارکوزه در جامعه صنعتی، تولیدات صنعتی چیزهایی می شوند که ما خود روح خود را در آنها پیدا می کنیم. و خودمان تنها زوائد و استطاله هایی از چیزهایی می شویم که می سازیم. آنچه چنین فرآیند حقارت بار و حماقت باری را موجب می شود در اساس جز این نیست که انسان یک غیاب است، که در انتهای کتاب به آن خواهیم رسید.

فیلم بدل شوند، گویی اینکه در مطب خود راهنمای شعور و عقل سلیم آنی باشند که به آنها مراجعه کرده، کافی نیست، بلکه بایستی حتی در تفریحات نیز درجا و بجای افراد تصمیم بگیرند که بالاخره چطور می‌توان از یک فیلم و «معانی پنهانش» لذت برد، انگار نه انگار که در این دنیا چیزی به نام لذت اندیشیدن هم وجود دارد، آن هم اندیشیدنی که نمی‌دانم از کجا آنقدر بدنام و سخت تلقی شده، درحالی که به سادگی «سریع‌ترین راه برای اندیشیدن به امور معقول فکر نکردن به مهملات و چرندیات است»^۱. البته فیلم روان‌پزشکی هم برای هم‌قطاران روان‌پزشک از اوجب واجبات است، چرا که آنچه که «علم» روان‌پزشکی از تو می‌گوید، هم‌طور «علم» نوروساینس! به آن رسیده، که به‌طور کلی راحت‌تر است خود را از تو سیخ زوایای پنهان روح و روان - که در بنیان خود مسئله‌ای در حیطه زبان است - معاف کند، حداقل به یکسری توصیفات «پدیدارشناسانه» بسنده کند، و تن و مغز را با یکدیگر خنثی کرده از آن کامپیوتری بسازد که مثلاً گیرنده‌هایی دارد - و داروها با نشستی روی این گیرنده‌ها قرار است کنترل این کامپیوتر زوار دررفته را، مانند آنچه در فیلم ماتریکس دیدی می‌تواند به عهده بگیرند - آنقدر ملال‌آور است که چاره‌ای جز این وجود نداشته باشد، مگر فیلم ماتریکس را چند بار می‌توان دید؟ این میراث شوم روان‌شناسی آمریکایی است که از همسان دانستن مغز و کامپیوتر آغاز شده، و به افسانه‌هایی مانند ضریب هوشی و تشابه دایره‌آگاه و هارد کامپیوتر^۲، و نادیده انگاشتن حقیقت بنیادین وجود آدمی، که یک حقیقت تاریخی، تاریخی، زبانی است انجامیده است. اینان بهتر است ابتدا تلاش کنند این موضوع را ثابت کنند که مغز جایگاه فعالیت‌های عالی ذهنی و روحی (یا بگویم کلامی) است، بعداً نتیجه‌ای تا به محیرالعقول بگیرند. البته اینکه بین این دو یک رابطه از نوع association وجود دارد واضح است و نیاز به اثبات زیادی ندارد، اما رابطه علی و معلولی چیز دیگری است. در نهایت فکر می‌کنم این کتاب برای آن هم‌قطاران روان‌شناسی که در دام توهمی به نام «عینیت» نیفتاده‌اند، بیشتر قابل استفاده باشد؛ آن هم‌قطارانی که می‌دانند «هر چیز عینی همواره

۱- متعلقات و ملحقات/ آرنور شوپنهاور/ رضا ولی یاری/ نشر مرکز ۱۳۹۴ (البته در دنیای امروز به دلیل وجود ابزارهایی چون تلگرام و واتس‌آپ نیندیشیدن به مهملات و چرندیات خودکار بزرگی است!)

۲- و اسفا که چه بلایی سر برخی از دیدگاه‌ها می‌آید وقتی به‌زور آنها را به اندازه کاسه سر افراد درمی‌آورند.

صرفاً ثانوی یعنی تصور است»^۱ و «ذهن محض بدون عین و عین محض بدون ذهن هر دو مفاهیمی متافیزیکی‌اند، که هیچ‌چیز در عالم تجربی نمی‌تواند مشابه آنها باشد؛ کسانی که با خیال‌پردازی نسبت به بهشت عینیت، باوجود عناوین پرطمطراق دانشگاهی، دوباره به دوران پیش از کانت برنگشته‌اند.

البته که در این راه، غیر از مشورت با اساتید موسیقی چون آقایان علی امیرقاسمی، شاهرخ خواجه‌نوری و ارژنگ کامکار، که راهنمایی‌هایشان واقعاً روشنگر بود، کتاب‌هایی را هم طبعاً، مشورت قرار داده‌ام، که کاشکی نمی‌دادم. کتاب‌هایی چون «پدیدارشناسی موسیقی»، «موسیقی و ذهن»، «روش‌شناسی هنر» و... که عمدتاً لفاظی‌هایی تهی از معنا بودند، اما این سه ضرراً قابل‌انکار را داشتند که مرا به اهمیت آن واژه‌بدنام و متروک «تأمل» واقف کردند، بالاتر از آن، برای احترام به شعور خوانندگان، از نوشتن کتابی که عاری از تأمل باشد، بنا به روش مرسوم چسب و قیچی حاصل شده باشد، برحذر داشتند؛ در یک کلام، از این سودای نوشتن کتابی را داشته باشم که پرخواننده و پرفروش باشد. به قول شوبنهاور «اگر هیچ کس جز آن نویسنده‌ای که سنگ معدن نوشته خود را به گونه‌ای مستقیم از معدن ذهن خود استخراج می‌کند ارزش خواندن ندارد». وقتی کسی یقینی ندارد که به سالیان سال تمرکز بر یک حوزه خرد از گستره روح و روان است و تنها شهرت او را به نوشتن کتاب برانگیزاند، حاصل کارش تنها کتابی است که مطالعش مانند کشکول درویشان پر است از نظریه‌های گاه متناقض، چه او زمین سخت سال‌ها ریاضت متقن را در اختیار ندارد؛ البته که چنین کسی برای تزئین کتاب خود نیاز دارد که در این چند گاهی نام کسانی چون فروید و مارکس و لکان را، و همین‌طور آبروی خود را بر اهل فن، ببرد، و آنها را به حساب خود بدون تسلط بر نوشته‌های آنان «نقد» کند، چه مسیر تریاه شهرت از این نام‌ها می‌گذرد، هر چند توخالی و عاری از محتوی باشند. آخر چطور می‌توان در مورد این افراد بدون پشتوانه تسلط بر زبان‌های خارجی، دهه‌ها مطالعه و کار عملی اظهارنظر

۱- «... و ما باید به دنبال هسته درونی موجودات یعنی به دنبال شئی فی‌نفسه باشیم» (متعلقات و ملحقات / آرتور شوبنهاور / رضا ولی یاری / نشر مرکز ۱۳۹۴) همان چیزی که روانکاوی آن را پی می‌گیرد: بعد واقع. [یا اراده در کلمات شوبنهاور]

کرد؟ شمار این گونه کتاب‌های کشکولی و «تألیفی» آنقدر زیاد است که ظاهراً اگر کتابی غیر از این باشد، باورکردنی نیست! در این کتاب من کوشیده‌ام بینش‌ها و شهودهای خود را با خوانندگان تقسیم کنم، و امیدوارم به مصداق این اندیشه شوینهاوری توانسته باشم از زمره آن نویسنده‌هایی باشم «...که از سرزمینی نوشته باشد که خواننده هرگز آنجا نبوده است». شاید امید بیهوده‌ای باشد که روزی برسد که در آن هیچ‌کسی «کتابی که در آن باد نمی‌آید» را نخواند، و به این ترتیب جان درختان کمی مشمول رحم بشری شود. تازه به نظر کتاب واقعی‌تر کتابی است که چون صاعقه بر «جان» افراد بیفتد.

این اثر را در ضمن می‌توان نوعی تلاش برای روشن کردن زوایایی از روح و روان یک انسان «هرمند» «دردمند» دانست، آن هم با ارجاعاتی به شاخه‌های مختلف هنری، حتی موسیقی و معماری شعر، که جایش در چاپ اول خالی بود. گفتم «هرمند» و بایستی بگویم سرچند این نقاش خود آموخته از نظر تکنیک نقاشی ادعایی ندارد، اما به عقیده من بسیار بیشتر از آن اصطلاح هنرمندانی که به نام «هنر» در دام اسنویسم افتاده‌اند، شایسته این نام است. - را که به دو آرمان بی‌زمان هنر، یعنی خدمت به حقیقت، و خدمت به آزادی (انطور که کامو می‌گوید)، وفادار است. گواه خدمت اول، همین کتاب است، و گواه خدمت دوم، را در مؤخره کتاب می‌توانید پیگیری کنید. گفتم «دردمند»، و چه زیبا می‌گوید آرتور کوان دریا: «زبان شرلوک هلمز که: «رنج و تعب بیمار به خودی خود، گران‌بهاترین درس‌هاست». اسامی این کلمه در آنجاست که نقطه شروع، نقطه واقع‌ای است که می‌تواند تا حدودی ما را از یک هذیان اوتیستیک (خویش‌شن کامانه) - از آن نوعی که با ملغمه درست کردن از آثار یگران زاده می‌شود - بر حذر دارد. البته این بدان معنی نیست که از طنائزان حقیقت‌گویی و تکران وادی

۱- به مراد فرهادپور درود می‌فرستم که می‌گوید: «تنها شکل تفکر [در ایران] ترجمه است». البته به شرطی که چون او فروتنی پیشه کنیم و چشمان را به روی واقعیات نبندیم. امیدوارم این کتاب بتواند راه جدیدی باز کند، گرچه ادعای بزرگی در مورد آن ندارم. و منابع بخش‌هایی از کتاب را در انتهای آن آورده‌ام، و برخلاف نظر برخی افراد این کار را بالا بردن ارزش کتاب می‌دانم، نه پایین آوردن آن. متأسفانه در سرزمین ما کم نیستند کسانی که دچار این عادت ناپسندیده هستند که برای اینکه مطالبی را به نام خود درآورند، از ذکر منابع خود - که گاه کلمه به کلمه در کتابشان به نحو معجزه‌آسایی حضور پیدا کرده‌اند! - ابا دارند.

۲- سهراب سپهری، صدای پای آب

امکان - که به غلط «تلخ اندیش»^۱ نامیده شده‌اند - چون آرتور شوپنهاور، آنتوان چخوف، آلبر کامو و ایتالو کالوینو سخن به میان نیاید. همچنین فقدان اشاره به موسیقی در چاپ اول نقصی بزرگ بود، اگر در نظر بگیریم که اولاً موسیقی - همان‌طور که در جای خود به آن اشاره خواهد شد - در نقاشی‌های شکلا حضور دارد، و ثانیاً و نکته اساسی‌تر اینکه اصولاً «تمام هنرهای دیگر از سایه سخن می‌گویند، اما موسیقی از ذات»، و اینکه «برای موسیقی تنها هیجانات و حرکات اراده وجود دارند، و موسیقی، همچون خدا، تنها دل را می‌بیند»^۲، و درنهایت به دلیل اینکه بنا به کشفیات روانکاوی و ماهیت صوتی داشتن ناخودآگاه روح و روان آدمی بیشتر از هر چیز دیگری از اصوات، نغمه‌های حروف و به اصطلاح موسیق درونی کلمات منشأ و تأثیر گرفته است. در این کتاب نیز گرچه نقطه شروع نقاشی و سینماست، و در مسیر خود از ادبیات یا به قول کالوینو «اسباب دانش» عبور می‌کنیم، اما مطلقاً بایستی موسیقی است، گویی سخنان دیگر «رشته‌های مختلفی هستند که به گره یکسانی ختم می‌شوند»^۳.

من هرگز مدعی آن نیستم که تمام این کتاب محصول تأملات و تجربه‌های خودم بوده، و اگر غیر از این بود، اشاره به مراجع مختلف در پانویس‌ها و انتهای کتاب معنا نداشت، مراجعی که اگر بسیاری از مباحث در انتهای کتابشان ذکر کنند، نه تنها از ارزش کتابشان نمی‌کاهد، بلکه آن را صد چندان می‌کند اما ظاهراً در عصر و زمانه مترجمان مؤلف نما، چنین انتظاری بسیار زیاد است. امان از دیرینه‌ری که در آن:

هنر خوار شد جادویی ارجمند
 سخن بستی؛ آشکارا گزید

شده بر بدی دست دیوان دراز
 ز نیکی نهایی سخن جز به راز

گرچه امیدوارم گفتن این مطالب به این معنی نباشد که خود را در موارد برحق و مصون از انتقاد در نظر بگیرم، چه همان‌طور که ایتالو کالوینو در شاه‌نشین شهرهای

۱- البته من واژگون این سخن را بهتر می‌فهمم: اینکه جهان بدون اینان، چه جای تلخ و مبتذل و پیش‌پاافتاده‌ای می‌توانست باشد!

۲- جملات درون گیومه از شوپنهاور هستند و از کتابی که در متن نیز بارها به آن ارجاع خواهد شد: جهان همچون اراده و تصور / ترجمه رضا ولی یاری / نشر مرکز / چاپ سوم ۱۳۹۰

۳- جمله دیگری از شرلوک هلمز (در داستان دایره سرخ)

بی‌نشان^۱ می‌گوید: «در نطفه شهر برحقان، دانه بدشگونی به انتظار نشسته است: قطعیت و غرور برحق بودن».

البته همینجا بایستی به این نکته اشاره کرد که مرجعی چند بعدی چون «لکان» وضع خاصی دارد: چون عمده مطالبی که درباره او در ایران در قالب مجله یا کتاب انتشار می‌یابد، درواقع به شکل هذیان^۲ است، و شاهد بزرگی است بر این تر متأخر او که «هم‌ما دیوانه هستیم، یعنی هذیانی»^۳، احتراز در به‌کار بردن اصطلاحات او - غیر از تعدادن پانویس - تا حد امکان به شکل مطلق در آمده است، تا علاوه بر رعایت حرمت و احتیاطی که در مقدمه چاپ اول بدان اشاره شد، در صورت امکان، نه از هذیان، که علی‌الظاهر از آن ریزی نیست، بلکه از خبط‌های هنگفت و غول‌آسا جلوگیری شود.^۴ تصور می‌کنم که اگر در این سرزمین می‌زیست، خیلی زودتر به تر فوق‌الذکر می‌رسید. امید واثق دارم که سبب مرگت در این سرزمین که به‌صرف ترجمه یکی دو کتاب از کسی، به یک‌باره به محض مرگ در زمینه کار او تبدیل شده، غوره نشده مویز می‌شوند، زبان‌درازی‌های مرگ‌سایان، اگر چنین نبود که بازها به عینه دیده باشم که چطور حرف‌های شبه روشنفکران را بی‌ساده‌دل را گول می‌زند و به سمت گور هدایت می‌کند، و چطور زورورق زیبا و نازکی از اصطلاحات شبه‌علمی، بر حجم عظیمی

۱- شهرهای بی‌نشان / ایتالو کالوینو / فرزام پروا / انتشارات نگاه / چاپ دوم ۱۳۹۷.

۲- تازه تمام این هیاهوها و هذیان‌بافی‌ها در مورد «لکان» متعجب است و شکر خدا «لکان متأخر» به دلیل غیرقابل درک بودن کامل برای فضل‌اندیشان، از این هذیان‌گویی‌ها آزار نمانده است. چیزی که در فضای «روشنفکری» ما اصولاً در مورد لکان قابل درک نیست این است که فانی باید تمام عمر، علاوه بر نقد آرای کسانی چون دریدا، پاتای و فوکو و... بالاتر از همه «خودس» را مابین نقد کند، و آنچه را چندی پیش گفته به چالش بکشد، و از دل آن مفاهیم جدیدی بیرون بکشد، و این کار هم هرگز دست برندارد! ضرورتی که پیش از همه به ویژگی خود ناخودآگاه بستگی دارد، که همواره با نسبت آن را در هر زمانه‌ای به گونه‌ای متفاوت خوانند، به گونه‌ای متفاوت از خوانش خود ناخودآگاه. تنها در این صورت است که می‌توان از وقوع بحران در روانکاوی و اثربخشی آن جلوگیری کرد، نه پیروی از دگماتیسم بی‌جهت نیست که لکان می‌گوید: «من یک شاعر نیستم، یک شعرم، شعری که در حال نوشته شدن است، حتی اگر شبیه به یک سوره به نظر برسد». [در نمایشنامه فاوست، میفتسو به او می‌گوید: «من آن روحم که همواره نفی می‌کند. درستش هم همین است، چون هر آنچه وجود دارد شایسته ویرانی است»].

۳- در مورد لکان «متأخر» رجوع کنید به پیوست دوم کتاب.

۴- البته این باعث نشده که همان‌طور که پیش از این اشاره کردم در موارد معدودی به ویژه در فصل آخر، به‌ناچار در پانویس‌ها مطالب را با زبانی کمی فنی‌تر توضیح ندهم.

از خیانت و دناقت نقاب و هائل می‌شوند، همین چند خط را هم نمی‌نوشتیم. خدا را شکر که «حقیقت تاب مستوری ندارد»، ولی تا این حقیقت بخواهد آشکار شود ممکن است منجر به ضایعات فراوانی شود. فکر می‌کنم بنی بشری نباشد که به گونه‌ای، از حقیقتی که دیر آشکار شده، در زندگی خصوصی‌اش لطمه نخورد باشد (البته در سرزمین ما، با تمایل ذاتی که ما مردمان به پرده‌پوشی داریم، که آن هم‌ریشه در تمدن کهنمان دارد، حقایق از این دست، به‌ویژه از نوع اجتماعی‌اش، فراوان است. بارها شده که تا بیاییم به خودمان بجنیم و نهمیم، کسی که او را بر مسندی نشاندیم چند مرده حلاج است، آسیب‌های فراوانی به بار آمده است؛ چه همگان این تمایل عظیم را داریم که به ایده‌آل‌های خود لباس نوشت و خن بپوشانیم، و آن را در انسان فانی دیگری بجویم، و بادی هم به غیغ بیندازیم که سراسر حقیقتیم! البته بر این تمایل عمومی خرده‌ای هم نتوان گرفت، چه ایده‌های ناب آنها، بجایی‌های بی‌خزان این جهان‌اند.

آن کسی که بایست بفهمیم از آنجا آمده است و آمدنش بهر چیست «خودمانیم»، و چه بسا تمام علوم انسانی، ادبیات، یک کل در هم پیچیده و متأثر از یکدیگر هستند آمده‌اند تا به این پرسش‌های بنیادی پاسخ بدهند، و این کتاب هم آمده تا همین را ثابت کند، که بین رشته‌هایی که ظاهراً دور از هم انگاشته می‌شوند، پیوندهای ناگستنی برقرار است، و در فضای خالی بین رشته‌ها نیز انسان تأسیس رشته‌های جدیدی وجود دارد. به قول شوپنهاور: «باینده یک چیز تنها آن کسی است که واقف به قدر و ارزش آن، آن را برداشته و نگه داشته باشد، نه کسی که یک بار اتفاق آن را دیده و برداشته باشد و دوباره دور انداخته باشد. کاشف آمریکا کریستوف کلمب است، نه اولین ملوان کشتی شکسته‌ای که موج‌ها او را به آنجا برده باشند».

امیدوارم این کتاب خوانندگانی واقعی بیابد، از همان قسمی که شوپنهاور می‌گوید در کسب بیش می‌کوشند. اگر این کتاب تنها ده نفر خواننده این‌چنانی داشته باشد، آنجا پاداش خود را گرفته‌ام: «کتاب و مطالعات برای کسی که در جهت پیش مطالعه می‌کند

۱- این جمله لکان که می‌گوید: «من همیشه حقیقت را می‌گویم» و بسیاری را حیران کرده، بایستی در پرتو همین اصل دید. و تازه فهمید که او به چه نکته عمیقی اشاره می‌کند.

۲- متعلقات و منقحات / ارنست شوپنهاور / ترجمه رضا ولی یاری / نشر مرکز ۱۳۹۴ (و البته این به معنی ترویج پخته‌خواری نیست. برای توضیح بیشتر مراجعه کند به پیش‌درآمد کتاب شوخی‌های کیهانی (ایتالو کالوینو) / فرزاد پروا / نشر نگاه / ۱۳۹۴) و بحثی که در مورد پخته‌خواری در آنجا آمده است.

صرفاً پله‌های نردبانی هستند که وی را به قلهٔ شناخت می‌رساند. همین که پله‌ای او را یک گام بالاتر برد، وی آن را پشت سر رها می‌کند. در مقابل، آن عدهٔ کثیری که برای پر کردن حافظهٔ خود به مطالعه می‌پردازند از پله‌های نردبان برای بالا رفتن استفاده نمی‌کنند، بلکه آنها را از جا درآورده و با بغلی پر از آنها، و با خوشحالی از افزایش توشهٔ خود دور می‌شوند. این افراد همیشه عقب می‌مانند، چون آن چیزی را به دوش می‌کشند که آن باید ایشان را بر خود حمل کند.^۱

خوانندهٔ دویل از زبان شرلوک هولمز می‌گوید: «اگر خرد را دیر یاد بگیریم بهتر از آن است که همیشه چشمانمان بر آن بسته باشد». خردی که بدون آن، هرچقدر هم زیاد بدانیم، ابله‌انی بیش نیستیم.^۲

خرد چشم را از استخوان بنگری تو بی چشم، شادان جهان نسپری
و تحصیل این خرد، بیش از همه بر پزشکان و متولیان امر سلامتی لازم است؛
پزشکانی که همواره در جستجوی تکمیل هنر طبابت خویش‌اند، و می‌دانند تنها انتقادات
روا و بجا می‌تواند اشکالات کارشان را برطرف سازد، تا هدف طنزی قرار نگیرند که
پزشکان را «افرادی که در بیماری‌شان از آن تغذیه می‌کنند و در سلامتی می‌میرند»^۳
معرفی می‌کند. اگر پزشکی یک سرزمین محتاج به صرفت است، اول از همه خود پزشکان
بایستی به نقد خود بپردازند.

امیدوارم خواننده عزیز کلمات این کتاب را که در ریج زده شده‌اند، جدی بگیرد، و آن
را با دقت مطالعه کند. و صدالبته امیدوارم این کتاب به نحوی واقعی از زمره کتاب‌هایی
باشد که «فولاد چکش خورده مصیبت‌اند».^۴

نوشتن مقدمه به طول انجامید، اما از آن چاره‌ای نبود، هم برای اینکه از سوء تفاهات
چاپ اول جلوگیری شود، و هم اینکه خط سیر ما را در مسیری که «راهیم پیمود نشان
دهد، هم کمک کند تا بلکه زبانم لال خوانندگان محترم بتواند تا حدی بر این عادت
شوم که هر نوشته‌ای را می‌خواهند در قالب خواننده‌های قبلی خود درآورند غلبه کنند.

۱- فلسفه شوپنهاور/ برایان مگی/ ترجمهٔ رضا ولی باری/ نشر مرکز/ ۱۳۹۲

۲- از ویلیام شکسپیر

3- The Enlarged Devil's Dictionary

۴- موبی دیک

همان‌طور که هملت در مورد نوع بشر در قطعه معروف «بودن یا نبودن» اظهار می‌کند در این دنیا فاجعه‌ای بالاتر از این نیست که: «شعور و معرفت ما جمله را نامرد می‌سازد^۱». به هر روی مقصود زدن پلی به سوی «خانه خورشید» بود، و اگر چنین مقصودی هر چند اندک حاصل شود می‌توانم بگویم از این کتاب راضی هستم.

فرزام پروا

جم ۱۳۹۷/۸/۳۰

مدرسه لکانی در تلگرام: t.me/FreudtoLacan_farzamparva